



kalam-e-Imamiyya

سال چهارم / شماره اول / بهار و تابستان ۱۴۰۳

Biannual Journal of Kalam-e Imamiyya

Vol. 4, No. 1, Spring & Summer 2024

تأملی در نسبت معرفت با ولایت و اخلاق از منظر قرآن کریم و احادیث امامیه

امیر رضاقلی*

چکیده

معرفت‌شناسی، دانشی است که از چیستی، ابزار، معیار و اسباب معرفت سخن می‌گوید. این دانش، نوپدید بوده، اما موضوع آن در متون اسلامی پرسابقه است. دانش معرفت‌شناسی، عهده‌دار شناخت عوامل اثرگذار بر معرفت است تا در نتیجه بتوان میزان خطای معرفتی انسان را کاهش داد. از میان عوامل تأثیرگذار فراوانی که قرآن کریم و روایات معصومان بدان اشاره داشته‌اند، دو عامل ولایت و اخلاق را می‌توان از مهم‌ترین آنها دانست که می‌توانند معرفت صحیح آفریده یا شناختی ناصحیح را به بار آورند. در این نوشتار که به روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به گزاره‌های قرآنی - حدیثی سامان یافته، اثرگذاری تولی به ولایت حق یا باطل و تخلُّق به اخلاق پسندیده یا نکوهیده بر معرفت و کیف فهم انسان، مورد بررسی قرار گرفت و ثابت شد که این دو عامل، می‌توانند شناخت انسان را دگرگون و او را به سوی باور صحیح سوق داده و یا از آن بازدارند. همچنین روشن شد که دو عامل ولایت و اخلاق پیوستگی داشته و نمی‌توان اثرگذاری هریک بر معرفت را بدون درنگ در دیگری سنجش نمود.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، معرفت صحیح، اخلاق، ولایت، نسبت سنجی

* دانشجوی دکتری علوم و معارف نهج البلاغه، دانشگاه قرآن و حدیث | Jangenarm123@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۹ □ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۱

مقدمه

نوشتار ذیل با رویکرد میان‌رشته‌ای و تأمل در نگرش‌های کلامی، آیات و روایات معصومان علیهم‌السلام و توجه به دانش معرفت‌شناسی، نگاشته شده و از منظر این دانش و براساس گزاره‌های وحیانی، درصدد واکاوی چگونگی اثرگذاری دو عامل ولایت و اخلاق بر دریافت معرفت توسط انسان است.

مقاله «نقش عوامل مؤثر در شکل‌گیری معرفت براساس دیدگاه ابن‌خلدون و استاد مطهری» از احمد شه‌گلی و احسان کردی اردکانی منتشرشده در شماره ۸۵ فصلنامه ذهن، کتاب عوامل اجتماعی مؤثر بر معرفت اثر قدرت‌الله قربانی، مقاله «رابطه گناه و معرفت از دیدگاه قرآن» نوشته زهرا اردمه و مجید ملایوسفی منتشرشده در نخستین شماره کتاب قیم، مقاله «تأثیر عوامل غیر معرفتی بر فرایند کسب معرفت» نوشته میثم اکبرزاده منتشرشده در شماره ۴ نشریه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، مقاله «عوامل انسان‌شناختی مؤثر بر شکل‌گیری معرفت با تأکید بر آرای علامه طباطبایی در تفسیر المیزان» بخشی از پژوهش‌هایی است که در این زمینه صورت گرفته است اما هیچ‌کدام به مسئله «ولایت» نپرداخته و همچنین نسبت ولایت و اخلاق را با یکدیگر در فرایند کسب معرفت و اثرگذاری آنها بر کیف شناخت انسان، واکاوی ننموده‌اند.

معرفت‌شناسی (Epistemology) (شناخت‌شناسی یا نظریه المعرفة)، شاخه‌ای از دانش فلسفه است که چستی، میزان، ابزار، معیار و اسباب معرفت که چه میزان می‌توان به ادعاهای معرفتی تکیه نمود را بررسی می‌کند (هاملین، ۱۳۷۴، ۱). البته این دانش به گونه‌های مختلفی تعریف شده است. از قول چیشلم گفته‌اند، نظریه معرفت علم، توجیه باور یا به تعبیر دقیق‌تر، توجیه باورداشتن است (فعالی، ۱۳۹۶، ۸). مصباح یزدی معتقد است، علمی که درباره شناخت‌های انسان و ارزشیابی انواع آن و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می‌کند، معرفت‌شناسی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۵۷). براساس این تعریف، شناخت همان مطلق علم و آگاهی و اطلاع است و بدیهی بوده و نیازمند تعریف نیست (نک: همان، ۱۵۶-۱۵۹).^۱ ظاهراً سبحانی نیز همین تعریف را از معرفت و شناخت ارائه نموده است (سبحانی، ۱۳۸۲، ۱۱). جوادی آملی معتقد است که شناخت عبارت است از آگاهی به واقعیت‌ها و یا راه پیدا کردن به آن (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۸۷). مشهورترین تعریف از معرفت، گزاره «باور صادق موجه» است که نقدهایی مانند

۱. اگرچه این دیدگاه در جای خود می‌تواند مورد تردید قرار گیرد.



عدم جامعیت، به کارگیری مفاهیم روان‌شناختی مانند باور در تعریف و بی‌مورد بودن قید موجه بر آن وارد شده است؛ گرچه پاره‌ای از نقدها نیز توسط دانشوران این حوزه‌ی دانشی، پاسخ داده شده است. برخی معرفت‌پژوهان معتقدند، تعریف دقیق معرفت‌شناسی عبارت است از دانشی که از احکام و عوارض معرفت از آن جهت که وجودی حکایتگر است، بحث می‌کند و ابزار و منابع و گستره و ارزش آن را بررسی می‌کند (خسروپناه، ۱۳۸۴، ۵۴).

منصرف از باور سوفسطاییان (سوفیسم)^۱ و شک‌گرایان (سپتی‌سیسم)^۲ دلایل فراوانی بر امکان شناخت و دستیابی به معرفت اقامه شده و دانشوران اسلامی و غربی به این امر پرداخته‌اند. برای نمونه، می‌توان به نوشته‌های مصباح یزدی در این باره اشاره کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۶۵-۱۶۹).

اقسام گوناگونی برای شناخت و معرفت، چون علم حضوری و علم حصولی، معرفت‌شناس عام و خاص، معرفت‌شناسی پیشینی (یا بیرونی) و پسینی (یا درونی) برشمرده‌اند و آنها را از زوایای مختلفی مورد بحث قرار داده‌اند. یکی از بایسته‌های سخنان بسیاری از معرفت‌پژوهان، وجود عوامل تأثیرگذار بر معرفت و شناخت انسان از مسائل و موضوعات گوناگون است. همچنین اختیار در معرفت و شناخت، دخیل بوده و انسان می‌تواند به عنوان فاعلی مختار، نسبت به اموری، معرفت یافته و از معرفت نسبت به اموری رویگردان باشد. در حدیث مشهور به «جنود عقل و جهل» نیز با قرارگیری معرفت در مقابل انکار^۳، چنین باوری، استحکام می‌یابد.

نکته دیگری که می‌توان به مطلب فوق افزود، آن است که اختیار انسان در دستیابی به معرفت مطلق نبوده و نسبی است. عواملی چون جامعه، محیط پیرامونی، دولت‌ها، آموزش‌ها و انتخاب‌های او، همگی در چگونگی دستیابی او به معرفت اثرگذارند. بر این اساس، نمی‌توان گفت هر معرفتی را که انسان اختیار نماید، می‌تواند کسب کند؛ بلکه شرایط فردی و اجتماعی او در کسب معرفت، مؤثر است. به نظر می‌رسد واکاوی عوامل مؤثر بر معرفت، یکی از موضوعات مهم در معرفت‌شناسی است؛ زیرا به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام، جملگی اقدامات و حرکات انسان، بر معرفت متوقف است و انسانی که

۱. پروتاگوراس، گورگیاس، انتبخون و پرودیکوس، سفسطه‌گرا بوده و امکان شناخت را انکار می‌کردند. به نظر گورگیاس، اولاً هیچ چیز وجود ندارد؛ ثانیاً اگر هم باشد، شناختنی نیست؛ ثالثاً اگر هم شناختنی باشد، قابل تعلیم نیست؛ اگرچه به نظر پروتاگوراس، هر کس هرچه پنداشت، حقیقت است (علیزاده، بی‌تا، ۵۰۱).
۲. برخی معتقدند شک‌گرایی و کلی‌گرایی از عقاید سوفسطاییان سرچشمه گرفته است (همان، ۴۹۴ و ۵۰۱).
۳. عبارت به شکل مقابل است: «المعرفة وضدها الإنکار» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۰، ح ۱۴؛ برقی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۹۶، ح ۲۲)





بخواهد در زیست فردی و اجتماعی خود حرکتی داشته باشد، به معرفت نیازمند است (حرانی، ۱۴۰۴، ۱۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴: ۲۶۶، ح ۱). لذا لازم است عوامل مؤثر در معرفت را با دقت بیشتری بررسی کرد.

بنابر اصول رایج در معرفت‌شناسی، هرگونه مواجهه غیرشناختی، ناکامل، منحرف، ناآگاهانه، نقص ابزار معرفتی، نگرش به واقع بدون جنبه‌های کامل و... در ناکامی در کسب معرفت تأثیرگذار است. بنابراین، مؤلفه‌های اخلاقی در این بخش در احتجاب واقع یا کشف دقیق آن اثر می‌گذارند (جوادی‌پور، ۱۳۹۶، ۲۳۷). ویلیام جیمز نیز چنین تأثیری را انکارناپذیر می‌داند (وین‌رایت، ۱۳۸۵، ۱۳۲).

به نظر می‌رسد یکی از عوامل مؤثر بر معرفت، صفات اخلاقی انسان^۱ باشد که او را در دریافت شناخت یاری نموده یا مانع او می‌شوند. با این بیان، علم اخلاق بایستی خود را به بررسی آن دسته از صفات اخلاقی موظف بداند که در دستگاه ادراکی انسان و فهم صحیح او از حقایق هستی، مؤثر می‌افتد. همچنین آنچه از برخی ادله معتبر برمی‌آید، وجود عامل ولایت به عنوان عامل تأثیرگذار دیگری بر معرفت است. پذیرفتن تأثیر صفات اخلاقی بر معرفت و شناخت انسان، آسان‌تر از پذیرفتن تأثیر تولی انسان به ولایت حق یا باطل بر معرفت و شناخت است؛ اما با بررسی‌های بیشتر روشن می‌شود که صفات اخلاقی، خود متأثر از تولی انسان به ولایت حق یا باطل هستند. برای تبیین تأثیر ولایت و اخلاق بر معرفت و کیفیت آن، دلایل تأثیر این دو عامل را به صورت همزمان مطرح می‌کنیم؛ زیرا در بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث - چنان‌که خواهد آمد - این‌گونه بوده و پیوستگی این دو عامل در تأثیر بر معرفت انسان، در ادله مشاهده می‌شود.

قرآن کریم و احادیث امامیه تولی انسان و صفات اخلاقی مؤثر در فهم او را مورد اشاره قرار داده و درباره آنها به تفصیل سخن می‌گوید.

اثرگذاری اخلاق و ولایت بر معرفت انسان از منظر قرآن کریم

برخی صفات اخلاقی، اثر مثبت و فزاینده‌ای در معرفت انسان دارند؛ به گونه‌ای که با وجود آنها می‌توان به معرفت صحیح نزدیک شد. برخی صفات اخلاقی نیز اثری منفی داشته و مانع معرفت صحیح و درک درستی از واقع امور می‌شوند. غلبه رذائل و فضائل اخلاقی بر انسان، می‌تواند قوای معرفتی او را در هیمنه خود قرار دهد. به نظر می‌رسد قوای معرفتی انسان، تحت تأثیر فضائل و رذایل اخلاقی مختل شده یا ارتقا می‌یابد و این امر، در کم و

۱. اعم از صفاتی که ملکات اخلاقی وی شده‌اند و صفاتی که هنگام کسب برخی معرفت‌ها در وجود او پدیدار می‌شوند.

کیف باورهای اکتساب‌شده اثرگذار خواهد بود (جوادیپور، ۱۳۹۶، ۲۳۸). برای نمونه، قرآن کریم از گروهی از مؤمنان یاد می‌کند که دشمنان، به آنها صدمه‌هایی وارد ساخته، اما باز دعوت خدا و رسول ﷺ را برای نبرد با دشمنان، اجابت نموده و وارد میدان می‌شوند. در مقابل، گروهی هستند که آنها را از انجام چنین کاری نهی نموده و معتقدند اگر پیش‌تر نیز مؤمنان به سخن ایشان گوش می‌دادند، کشته نمی‌شدند. پیداست که هر دو گروه، در دستگاه معرفتی خود به این تحلیل دست یافته‌اند. یک باور معرفتی، حتی پس از نبرد و زخم خوردن، تداوم مسیر و پایداری در آن را صحیح می‌داند و یک باور معرفتی، هنگام نبرد در راه خدا، گونه دیگری تحلیل می‌کند و بایستگی برجای نشستن را نتیجه می‌گیرد. خداوند یک گروه را مؤمن و گروه دیگر را منافق می‌داند. قرآن کریم پیش از طرح این موضوع و پس از آن، در دو موضع، گزارشی از سبب این دریافت‌ها و علت دستیابی دو گروه به معرفت درست و نادرست را ارائه می‌نماید. از نگاه قرآن، معرفت منافقان مستقیماً به شیطان بازمی‌گردد و خوفی که او در دل آنها وارد و در دستگاه معرفتی آنان، ترس از دشمن و مرگ ایجاد نموده است. در مقابل، مؤمنان جوینده رضوان الهی‌اند و در این نبردها، جز به ایمان و تسلیم ایشان افزوده نمی‌شود.

حکایتگری قرآن از این واقعه را در سیاق بنگریم:

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّتَيِّ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ لَقَاتَلْنَا لَأَتَّبِعْنَاكُمْ هُمْ لِكُفْرٍ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ * الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ * الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ * فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ * إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

(آل عمران/۱۶۶-۱۷۵).

خداوند متعال در آیه ۱۶۸ سوره آل عمران، معرفت آنان را با اشکالی نقضی مورد پرسش





قرار می‌دهد و می‌فرماید: «اگر قعود و برجای‌نشستگی در مسیر نبرد با دشمنان خدا، مانع از مرگ است، پس اکنون که شما برجای‌نشسته‌اید، مرگ را از خود دفع کنید». سپس با مقدماتی که خود جای دقت دارد، در آیه ۱۷۲، از گروه مؤمن زخم‌خورده حکایت می‌کند و می‌فرماید: «هنگامی که مردم گرد اینان جمع شدند و از دشمن بیم‌شان دادند، جز بر ایمان آنها افزوده نشد». در آیه ۱۷۳، صحت معرفت آنان و تأثیر ایمان بر معرفت صحیح را از طریق نتیجه‌بخش بودن باور آنان بازگو نموده و در آیه ۱۷۴، علت خوف و ترس منافقان از دشمنان را تأثیر شیطان و تولی به او بیان می‌کند. گویی اخلاق ایمانی آنکه در محیط تولی به خدای تبارک و تعالی باشد، معرفت صحیح را نتیجه می‌دهد و اخلاق منافقانه آنکه در محیط تولی به شیطان باشد، معرفت نادرست را به بار می‌آورد. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که عوامل ولایت و اخلاق در هر سه حوزه باور، صدق و توجیه حضور فعال و مؤثر دارند.

خداوند چنین سیاق سخنی را با جزئیات دیگر و همراه با طرح دوگانه ایمان - نفاق و توکل - ترس در سوره احزاب نیز تکرار می‌کند (نک: احزاب/۹-۲۴). آیات یادشده در سوره‌های آل عمران و احزاب، از مصداقی خارجی یعنی وقایع جنگ‌های احد و احزاب سخن می‌گوید. چنین نگاهی به تأثیر ایمان و توکل بر خدا در برابر نفاق و ترس از دشمنان، در سوره نساء نیز مطرح شده است. در این سوره، هنگامی که سخن از نبرد در راه خدا به میان می‌آید، خداوند مؤمنان را در هر دو حالت کشته‌شدن یا غلبه و پیروزی می‌ستاید و این ستایش را به این امر باز می‌گرداند که مؤمنان، حیات دنیا را به حیات آخرت فروخته و آخرت را برگزیدند. این امر را نیز منشأ یافته از اطاعت از خدا و رسول معرفی می‌کند که در ابتدای سیاق یعنی آیه اطاعت (نک: نساء/۵۹) مورد اشاره قرار گرفته است. در همین سیاق، قرآن تصویری از گروه دیگری را ارائه می‌کند که خداوند، فرمان قتال و نبرد با دشمنان را به آنان می‌دهد، اما ایشان رویگردان می‌شوند؛ اگر در این نبرد، مؤمنان کشته شوند، اینان خرسندند که با آنان نبوده تا شهید شوند و اگر مؤمنان پیروز شوند، خود را مشتاق حضور جلوه می‌دهند. قرآن کریم، این گروه را همان منافقان معرفی نموده، سپس سخن خود را در سوره آل عمران و احزاب تکرار می‌کند، مسئله عدم حضور منافقان در جنگ را به خشیت و ترس از دشمنان باز می‌گرداند و نهایتاً این امر را ناشی از تولی به شیطان و ولایت او می‌داند (نساء/۵۹-۷۸).

در نمونه‌های فوق، ملاحظه شد که تحلیل معرفتی مؤمنان و منافقان از یک واقعه خارجی که امر و فرمان الهی به آن تعلق گرفته، متفاوت است. مؤمنان، باور خود را صادق یافته و آن را موجه می‌دانند و براساس آن عمل می‌کنند؛ زیرا آنان با اعتماد به وعده الهی،

وارد میدان شده و کشته شدن را حیاتی دیگر و به مقام شهادت رسیدن و غلبه و پیروزی را نیز وعده حکیمانه خداوند می دانند؛ معتقدند پیش تر به آنان گفته شده بود که ایمان به خداوند، دشمنی ایشان را در دل کافران و منافقان پدید می آورد؛ بنابراین با دیدن احزاب، وعده را صادق یافته و به جای خوف و ترس، بر ایمان و تسلیم ایشان افزوده شد:

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ (احزاب/۲۲).^۱

منافقان نیز باور دارند که در مقابل دشمن قدرتی ندارند؛ اگر کشته شوند، نیست شده اند و اگر بمانند و برجای بنشینند، زنده خواهند ماند. بنابراین آنان که در راه خدا کشته شده اند را نیز مردگان پندارند.^۲ ظاهراً باور منافقان نیز صادق و موجه است؛ زیرا تجربه جنگ احد به آنان شکست و کشته شدن را نشان داده و این باور و معرفتی که از تجربه پسینی^۳ به دست آورده اند، باور را صادق جلوه می دهد؛ از این رو اجابت دعوت خدا و رسول ﷺ را موجه نمی دانند. در نتیجه وعده نصرت و پیروزی را که توسط خدا و رسول ﷺ به آنان داده شده، غرور و فریب می دانند:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ (احزاب/۱۲).^۴

در این مرحله باید دید دستگاه ادراکی و معرفتی مؤمنان و منافقان چگونه عمل می کند که باور هردو گروه را نزد خود صادق و موجه جلوه می دهد. پاسخی که از آیات یادشده در سوره های آل عمران، احزاب و نساء برمی آید، تولی مؤمنان به خداوند تبعیت از رضوان او و اعتماد و توکل به وعده الهی است. در مقابل تولی منافقان به شیطان که از طریق آن، منافقان را تحویف می کند - در نتیجه دروغ و فریب پنداشتن وعده الهی - علت اصلی به وجود آمدن دو معرفت است که هرکدام در جای خود، صادق و موجه جلوه می کند. گویی تولی به خداوند و تولی به شیطان، هرکدام در واقع نمایی یک پدیده مؤثر است؛^۵ زیرا واقعیتی که منافقان با آن مواجه هستند، شکست در احد و کشته شدن سپاهیان اسلام است و اکنون نیز احزاب و سپاهیان دشمن متحد شده و مدینه را محاصره نموده اند. در این

۱. این آیه نیز در سیاق مورد بحث قرار می گیرد.

۲. اشاره به آیه ۱۶۹ سوره آل عمران که در سیاق آیات مورد بحث آمده است.

۳. «معرفة المتأخر عن التجربة.»

۴. این آیه نیز در سیاق مورد بحث قرار می گیرد.

۵. در این مرحله از سخن، از بررسی میزان این تأثیر صرف نظر می کنیم.





موقعیت، فرمان الهی نیز به نبرد و قتال تعلق گرفته است. مجموع این گزاره‌ها، واقعیت را به سود احزاب و به ضرر اسلامیان تصویر می‌کند. منافق در این حالت، به شکست و کشته‌شدن باور پیدا می‌کند. در برابر او، مؤمنی تصویر می‌شود که می‌داند صحنه نبرد با دشمنان، گاه روی شکست و گاه روی غلبه دارد؛ و معتقد است خداوند، ولی و سرپرست اوست؛ بنابراین آنچه او وعده داده - چه در شهادت و رسیدن به حیات اخروی و چه در نبرد و غلبه بر دشمنان - هردو حکیمانه و نتیجه‌بخش است. از مجموع این گزاره‌ها، تصویر مؤمن از واقع، امر دیگری است.

باید به این نکته توجه کرد که اکنون سخن از چیستی واقع و ماهیت واقعیت نیست؛ اگرچه براساس منطق اسلام، واقع گزارشی است که با حکایتگری قرآن کریم و احادیثی که صدور آنها از معصومان علیهم‌السلام ثابت است، همخوانی داشته باشد. اینجا سخن از انطباق باور با واقعیت است و دیدیم که تویی به شیطان و صفات اخلاقی نشأت‌گرفته از آن، مانند صفت خوف، دستگاه معرفتی آنان را در شناخت و معرفت نسبت به واقع یک پدیده خارجی، نا به سامان نموده و آن را مختل می‌کند. قرآن کریم از تأثیر صفات اخلاقی دیگر بر معرفت نیز سخن می‌گوید. قساوت (انعام/۴۳) و اخذ هوای نفس به عنوان اله (جاثیه/۲۳) از آن نمونه‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد پذیرش ولایت الهی یا ولایت شیطانی، در فهم انسان از واقع مؤثر است و انسان در خلأ شناختی به معرفت نمی‌رسد؛ بلکه عناصر اخلاقی و ولایی در فهم او از واقع، تأثیر غیر قابل انکار دارند. به آیات زیر بنگریم:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾
(آل عمران/۱۷۵).

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (یونس/۶۲).

در آیات فوق - که یکی از آنها در سیاق یادشده قرار دارد - خوف و ترس از دشمن به عنوان صفتی اخلاقی و نشأت‌گرفته از ولایت شیطان معرفی شده و در مقابل، عدم خوف و حزن نسبت به مرگ، دشمن و آینده، صفتی اخلاقی مربوط به مؤمن است که تحت ولایت الهی ایجاد می‌شود. قرآن کریم همچنین کسانی که شیطان را به عنوان ولی خود گرفته‌اند، دچار خطای معرفتی معرفی می‌کند:

﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُم مُّهْتَدُونَ﴾ (اعراف/۳۰).

گویی اینان، در خروج از هدایت و ورود به ضلالت، خطای معرفتی پیدا کرده‌اند و تصور می‌کنند واقعاً هدایت یافته‌اند.^۱ خداوند این معرفت را خلاف واقع معرفی می‌کند و آن را بلافاصله پس از آنکه گمراهان، شیطان را به ولایت انتخاب می‌کنند، مطرح می‌کند.^۲

اثرگذاری اخلاق و ولایت بر معرفت انسان از منظر احادیث امامیه

گزارش‌های رسیده از معصومان علیهم‌السلام به اثرگذاری تولی الهی یا شیطانی و تخلّق به اخلاق حمیده یا رذیله در معرفت اشاره نموده و عوامل متعددی را در این زمینه برشمارند. پیش از آن، بایستی تمهیدی نسبت به کیفیت و چگونگی حضور اخلاق در معرفت داشته باشیم.

پی‌جویی تأثیر ولایت و اخلاق بر معرفت

به نظر می‌رسد از منظر قرآن کریم (نک: لیل/۱۲؛ انسان/۳؛ قصص/۷۸؛ مریم/۴۳)^۳ و احادیث امامیه، معرفت صحیح از طریق خداوند به انسان‌ها اعطا می‌شود و بدون بیان الهی، معرفت صحیح نخواهیم داشت و چون راه معرفت در صورت عدم بیان الهی بسته است، تکلیفی برای کسب معرفت نیز نخواهیم داشت. در مرسله مشهور هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام که توسط شیخ کلینی نقل شده، آمده است:

مَنْ لَمْ يَغْفُلْ عَنِ اللَّهِ، لَمْ يَفْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ... (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۳، ح ۱۲).

همچنین در صحیح‌ه بزنطی از امام رضا علیه‌السلام نقل است:

قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام: لِلنَّاسِ فِي المَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: لَهُمْ عَلَيْهَا نَوَابٌ؟ قَالَ: يَنْتَظِرُونَ عَلَيْهِم بِالنَّوَابِ كَمَا يَنْتَظِرُونَ عَلَيْهِم بِالمَعْرِفَةِ (حمیری، ۱۴۱۳، ح ۳۴۷، ۱۲۵۶).

در موثقه عبدالاعلی بن أعین از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

لَمْ يُكَلِّفِ اللَّهُ العِبَادَ المَعْرِفَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمُ إِلَيْهَا سَبِيلًا (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۹۸، ح ۲۶).

در صحیح‌ه‌ای از عبدالاعلی بن أعین از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده است:

عَنْ عَبْدِ الأَعْلَى، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا المَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا. قُلْتُ: فَهَلْ كُتِّفُوا المَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، عَلَى اللَّهِ

۱. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است: «رُبَّ مَعْرِفَةٍ أَدَّتْ إِلَى تَضَلُّلٍ» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ۲۶۵).

۲. چنین اشاره‌ای در سوره کهف نیز دیده می‌شود؛ نک: کهف/۱۰۲-۱۰۷.

۳. همچنین مدلول آیه ۷۸ سوره نحل نیز به این امر اشاره دارد که ابزار معرفت توسط خداوند اعطا شده است.



الْبَيَانُ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/ ۲۸۶) وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق/ ۷). قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّبِعُونَ» (توبه/ ۱۱۵) قَالَ: حَتَّى يُعْرِفَهُمْ مَا يُرِضِيهِ وَمَا يُسَخِّطُهُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۶۳، ح: ۵).

برخی محققان معتقدند، روایات فوق در یک سیاق فکری خاص مطرح شده و منظور از آن، صرفاً «معرفه الله» است و منظور از آنها، هرگونه معرفت صحیح نخواهد بود، بلکه معرفت اضطراری خداوند سبب صدور این روایات است (امیرخانی، ۱۳۹۶، ۸۳-۸۰).^۱ بنابراین نسبت به اینکه واقع‌نمای معرفت مطلق باشند، دلالتی ندارند. اما آنچه گروهی دیگر از محققان گفته‌اند، آن است که بدون وحی و حجت الهی که از سوی خداوند به انسان ارائه می‌شود، تفسیر واقع‌بینانه، صحیح و ثابتی از جهان هستی نمی‌توان داشت - اگرچه انسان دارای اندیشه‌ای نیرومند و تحصیلاتی بالا و مطالعاتی بسیار باشد -؛ زیرا شناختن حقیقت، معرفت نسبت به آن و یافتن راه زندگی در توان عقل نیست و از عهده انسان خارج است. و چون خداوند جز در مواردی که انسان توان کاری را دارد، چیزی بر او تکلیف نمی‌کند، او را در شناخت حقیقت به خود واگذار نکرده است. اصولاً فلسفه وحی این است که عقل برای معرفت و شناخت حقیقت و نشان دادن راه رشد و تکامل انسان، توان لازم را ندارد؛ وگرنه به وحی و نبوت نیازی نبود (محمدی ری شهری، ۱۳۷۵، ۴۱۶-۴۱۸).

اطلاق ادله فوق در لزوم بیان از سوی خداوند، پذیرش و باورمندی به ادله «کامل بودن دین» و فراگیری آن نسبت به همه موضوعات و امور (نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۵۹)^۲ - گرچه در مقام ثبوت - ورود ادله «عدم قیاس در دین» در ادله فوق (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۵۴)^۳، جملگی مانع از محدود نمودن دلالت روایات یادشده به معرفت اضطراری توحیدی است؛ بلکه شمول و فراگیری آن را نسبت به معرفت‌ها و شناخت‌هایی که دین از آنها سخن می‌گوید، ثابت می‌کند. چنانچه بیان فوق را نیز نپذیریم، برخی ادله پیش‌گفته مانند صحیحۀ عبدالاعلی، صراحتاً لزوم بیان متعلق رضا و سخط الهی را از جانب خداوند متعال، بیان داشته است. بر این اساس، اعطای معرفت صحیح اخلاقی از سوی خداوند بر بندگان، بایستگی می‌یابد؛ زیرا صفات اخلاقی و مناسک توئی، جملگی متعلق رضا و

۱. اگرچه برخی روایات مربوط به معرفت، در مدعی نگارنده پیش‌گفته صادق است.

۲. عنوان بابی که کلینی گشوده، چنین است: «بَابُ الرَّذِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْخَلَالِ وَالْحَرَامِ وَ جَمِيعَ مَا يَخْتَاَجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ».

۳. عنوان بابی که کلینی گشوده، چنین است: «بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ».

سخت باری تعالی هستند.

در این مرحله باید به این سؤال پاسخ گفت که بیان الهی نسبت به متعلق رضا و سخت خود و ایجاد معرفت صحیح در انسان، از چه طریقی صورت می‌پذیرد؟ آیا خداوند مستقیماً انسان را آگاه می‌کند یا میان بیان خداوند و انسان واسطه‌ای حضور دارد؟ اگر براساس برخی روایات امامیه، قائل به وساطت مطلق انبیا و اوصیاء^{علیهم‌السلام} در ارتباط با خداوند شده (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۴۵، ح ۱۰ و ۱۴۴، ح ۵؛ ابن بابویه، ۱۳۹۸، ۲۹۰؛ همو، ۱۴۱۳، ج ۲: ۶۱۵) و دایره شمولیت فرمان حجج الهی را نسبت به همه امور زندگی انسان بدانیم،^۱ باید این لازمه را نیز بپذیریم که ایشان - لاقلاً در مقام ثبوت - می‌توانند در هر امری که ضروری بدانند، امر یا نهی صادر کنند.^۲ پذیرش وجوب اطاعت از امر و نهی حجج الهی در جمله امور زندگی انسان، ملازم با فراگیری دین نسبت به همه معرفت‌های صحیح است. بنابراین گزاره‌های زیر پذیرفتنی می‌باشد:

- معرفت صحیح از سوی خداوند به انسان اعطا می‌شود؛

- خداوند معرفت صحیح را از طریق وسائلی که حجت قرار داده است، به انسان اعطا می‌کند؛

- دین مشتمل بر معرفت ناصحیح نبوده و همه گزاره‌های آن، معرفت صحیح هستند؛

- از آنجاکه دین همه امور زندگی انسان را شامل شده و برنامه‌ای منسجم برای زیست فردی، اجتماعی و تاریخی انسان است - اگرچه در مقام ثبوت - دربرگیرنده همه معرفت‌های صحیح می‌باشد؛

- معرفت صحیح، خارج از اراده الهی وجود ندارد؛ اوست که با اراده خود و از طریق وسائط مقتضی، به هر انسانی معرفت صحیح می‌بخشد.

در مرحله بعد باید گفت، به نظر می‌رسد نیروی خرد و تکیه‌گاه فطرت نیز از سوی خداوند اعطا شده و معرفت‌های عقلی و فطری، بی‌واسطه عمل نکرده و جملگی تحت ولایت خداوند و اراده الوهی او، به دست انسان می‌رسند. این امر نیز باز از طریق حجج الهی (انبیا و اوصیاء^{علیهم‌السلام}) صورت می‌پذیرد. بیان زیر از امیر مؤمنان^{علیه‌السلام} بر چنین ادعایی دلالت دارد:

۱. گزاره «روایی فرمان حجج الهی نسبت به همه امور زیست فردی و اجتماعی انسان» توسط برخی دانشوران مورد مناقشه قرار گرفته است. این مناقشه، به نگاه ایشان به دین و محدوده شمول آن بازمی‌گردد.

۲. فرض و وجوب طاعت ایشان نیز به عنوان یکی از شئون امامت، از مسلمات معارف امامیه است (نک: کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۷۵).



فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ (شريف رضى، ۱۴۱۴، ۴۳؛ مجلسى، ۱۴۰۳، ج ۱۱: ۶۰، ح ۷۰).

لازم به ذکر است که توضیح فوق، انکار حجیت عقل نیست؛ بلکه به معنای تعیین جایگاه حجیت آن است. حجت خداوند بر مردمان، انبیا و اوصیاء علیهم السلام هستند و عقل واسطه برقراری این احتجاج می باشد؛ زیرا خداوند تنها کسانی را که به موهبت عقل آراسته شده اند، مورد خطاب قرار می دهد. بنابراین، حجت خداوند بر مردمان، پیامبران و امامان علیهم السلام بوده و حجت میان خداوند و مردمان، عقل است. به روایت زیر توجه شود:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ، وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۷، ح ۲۲).

با این توضیح، عقل مخاطب هدایت حجج الهی است و کسی که عقل ندارد، دین ندارد (حرانی، ۱۴۰۴، ۵۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۴: ۱۵۸، ح ۱۴۳)؛ زیرا حجج الهی با عقل انسان سخن گفته و مسیر هدایت را به او نشان داده اند. بر این اساس، به نظر می رسد عقل غیر معصومانه و فطرت اجمالی، نتواند پایگاه مستقل الزامات اخلاقی قرار گیرند؛ زیرا خود از طریق اتصال به پایگاه حجیت دیگری، به فعلیت می رسند؛ به فعلیت رسیدن توان عقل و تکیه گاه فطرت، توسط حجج الهی صورت می پذیرد.^۱

ذیل صحیحہ سماعة بن مهران در الکافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۰، ح ۱۴) که به حدیث جنود عقل و جهل مشهور است، واگویی که این نکته است که صفات اخلاقی حسن ذیل عقل و صفات اخلاقی قبیح ذیل جهل قرار می گیرند. سپس عقل کامل را در وجود انبیا و اوصیاء علیهم السلام تصویر می کند که دارای همه صفات اخلاقی نیکو هستند. در وهله بعد، مؤمنی که امتحان ایمان را از سر گذرانده، می تواند این صفات را در خود داشته باشد؛ این مؤمن نیز همان است که صفات اخلاقی نیکو و قبیح را در وجود خود داشته و در از میان بردن رذائل اخلاقی کوشیده است و اکنون می تواند در همراهی انبیا و اوصیاء علیهم السلام قرار گیرد و از نور آنان بهره برد:

فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ

۱. در برخی احادیث امامیه، امکان ادراک صحیح حسی و معرفت با حواس پنج گانه نیز با وساطت دلیل و راهنما معرفی شده است؛ بدین معنا که معرفت صحیح حسی، با وساطت تکوینی و تشریحی حجج الهی به وجود می آید (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ۴۳۳، ح ۵۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۱: ۵۵، ح ۴۵).

فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَيَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي
الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَ
بِمُجَابَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ (كلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۲۳، ح: ۱۴).

صرف نظر از ماهیت و چیستی عقل، می توان گفت صفات اخلاقی و اعمال خیر که در
معرفت صحیح انسان از هستی و واقعیات خارجی، اثرگذارند، پس از استکمال ایمان و
همراهی با انبیا و اوصیاء علیهم السلام مقدور می شوند و یافتن معرفت صحیح از غیر این مسیر، محل
اشکال و با توضیحی که گذشت، ممتنع می نماید. همچنین براساس صحیحۀ سماعة بن
مهران، معرفت در مقابل انکار است؛ بنابراین امکان معرفت صحیح به عنوان صفتی از
صفات عقل الهی، برای مؤمنان مقدور است و آنان که حقایق خداوند و حقایق برگرفته از
او را انکار می کنند، به معرفت صحیح دست نمی یابند. البته سخن فوق به معنای عدم
وجود هرگونه معرفت صحیح نزد منکران حقایق نیست؛ زیرا مبادلات علمی و معرفتی میان
باورمندان به حق و منکران حقایق، وجود داشته و آنان از طریق مراجعه به مصادر معرفت
صحیح که منابع دینی هستند، می توانند به برخی معرفت های صحیح دست یابند. تکیه
سخن در مدعای فوق آنجاست که منکران حقایق، راهی به مصادر معرفت صحیح ندارند؛
اما دستیابی آنها به برخی معرفت های صحیح از طریق باورمندان به حق، ممتنع نیست.

براساس مجموع آنچه گذشت، می توان نتیجه گرفت میان صفات اخلاقی و معرفت
صحیح، ارتباط دوسویه وجود دارد؛ همچنین معرفت صحیح، جز در تویی به ولایت الهی
به دست نمی آید. واسطه کسب معرفت صحیح نیز معصومان علیهم السلام هستند. در موثقه
ابی مریم نیز چنین امری تصریح شده است:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِسَلْمَةَ بِنِ كُهَيْلٍ وَالْحَكِيمِ بْنِ عُثَيْبَةَ: شَرِيفًا وَغَرَبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا
صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (كلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۳۹۹، ح: ۳).
در صحیحۀ محمد بن مسلم نیز مدعای فوق آمده است:

لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ، وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ
إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ. وَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ كَانَ الْخَطَأُ مِنْهُمْ وَالصَّوَابُ مِنْ
عَلِيِّ عليه السلام (كلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۳۹۹، ح: ۱؛ نک: محمدی ری شهری، ۱۳۹۱،
ج: ۱۰، ۲۰).

در صحیحۀ فضیل بن یسار، اطلاق بیشتری نسبت به ادله فوق دیده می شود و همه امور
از جمله علم، معرفت و شناخت را نیز دربر می گیرد:

كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ (صفار، ۱۴۰۴، ج: ۱، ۵۱۱، ح: ۲۱)



۱۰۳

ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج: ۱، ۲۲۳، ح: ۱۴).

بر این اساس، می‌توان مدعی شد معرفت صحیح و درک حقیقت پدیده‌ها، از طریق حجج الهی برای انسان ممکن می‌شود. این امر در صفات اخلاقی نیز جاری است. صفات اخلاقی مؤثر در معرفت صحیح، ذیل تولی به معصومان ع و همراه با دریافت از آنها شکل می‌گیرد. ردائیل اخلاقی نیز به معرفت ناصحیح و ایجاد اختلال در دستگاه معرفتی انسان منتهی شده و امکان دریافت معرفت صحیح را از او سلب می‌کند. همچنین گذشت که هردو سوی صفات حمیده اخلاقی و صفات رذیله اخلاقی، ولایت باری تعالی و ولایت شیطان قرار دارد. تقریر سخن این‌گونه است که معصومان ع، مصدر دریافت معرفت صحیح هستند و عقل و فطرت نیز در تبعیت از ایشان، به فعلیت می‌رسند. از این رو، صفات اخلاقی نیز ذیل تولی به معصومان ع، در معرفت صحیح انسان مدخلیت می‌یابند. باید افزود براساس صحیحۃ سماعه - که پیش‌تر گذشت - به هر میزان صفات اخلاقی حمیده در انسان پدید آید و ردائیل اخلاقی از میان بروند، انسان در ایمان اشتداد پیدا نموده و به معرفت صحیح والاتری دست می‌یابد؛ زیرا با مصدر دریافت معرفت صحیح که معصومان ع هستند، امکان همراهی و معیت پیدا می‌کند.

برخی احادیث بر ریشه‌داشتن امور خیر و صفات اخلاقی در وجود معصومان ع دلالت می‌کند. چنانچه این امر را بپذیریم، می‌توان رهیافتی برای تحلیل نسبت معرفت صحیح با اخلاق برآمده از ولایت ایشان و تولی نسبت به آنها داشت. در ابتدا از دلالت‌های زیارت جامعه کبیره که با سند صحیح در کتب معتبر امامیه نقل شده است (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج: ۲، ۶۰۹، ح: ۳۲۱۳؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج: ۶، ۹۵، ح: ۱)، می‌توان بهره جست. فرازهای ذیل برای نمونه ارائه می‌شود. این فرازها بر جایگاه معصومان ع نسبت به کرامت‌های اخلاقی و نیکی نیکان به عنوان پایه و بن‌مایه دلالت دارد.

«أَصُولُ الْكَرَمِ»؛ اصل به معنای پایه و اساس هر چیز است (طریحی، ۱۳۷۵، ج: ۵، ۳۰۵؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج: ۱۰، ۴۶).^۱ راغب، هر چیزی را که در مجموعه و نوع خود، شرافت پیدا کند، متصف به کرم می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۷۰۷). در هر صورت، اصل به والاترین نوع و اساس یک امر اشاره دارد. کرامت نیز صفت هر چیز نیکویی است که مورد پسند و ستایش باشد؛ لذا به همه خصلت‌ها و صفات پسندیده و نیکو، «مکارم اخلاق» گفته می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج: ۱، ۲۰۵؛ کربلایی، ۱۴۲۸، ج: ۲، ۷). با

۱. مختار آیت الله جوادی آملی و آیت الله محمدی ری‌شهری از این واژه، همین بوده است (جوادی آملی،

۱۳۸۸، ج: ۱، ۲۰۱؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ۱۰۰).

این بیان، هر امری که به کرامت متصف شود، از وجود ایشان است و ایشان، اصل آن هستند و فروع کرامت از ایشان منشأ می‌گیرد (همان، ۸). به هر روی، اگر کرم به معنای کرامت و بزرگواری باشد، اساس و ریشه همه بزرگواری‌ها و شرافت‌ها، امامان علیهم‌السلام هستند و اگر به معنای نیک‌سیرتی باشد، شالوده تمام نیکوسیرتان، امامان علیهم‌السلام هستند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ۱۰۰).

«عَنَّا صِرَ الْأَبْرَارُ»؛ عنصر به معنای اصل و نسب، منشأ، گوهر و بنیاد است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۴: ۵۸۱؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ۱۱۵). صرف نظر از احتمالات معنایی فراوان و قابل پذیرشی که ضمن این فراز آمده است، برخی معتقدند یکی از معانی این فراز آن است که ابرار و نیکان در تولی به معصومان علیهم‌السلام ابرار شده‌اند و عنصر بودن امام علیه‌السلام برای ابرار، بدین معناست که طریق ابرار شدن انسان‌ها، طاعت و انقیاد امام است (کربلایی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۲۹؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ۱۲۰-۱۱۷).

«دَعَائِمُ الْأَخْيَارِ»؛ دعامه به معنای عماد و ستون خانه است که خانه از آن به پاست (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲: ۲۰۱-۲۰۲؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۱۹۴). «خیمه نیکان از ایشان به پاست»، یعنی معصومان علیهم‌السلام ستون‌های خیمه خوبان و تکیه‌گاه آنان هستند که مانع انحراف و سقوط و خرابی آنان می‌گردند. هدف خلقت، عبودیت است (ذاریات/۵۶). خطری که پویندگان این مسیر را تهدید می‌کند، به دو امر بینش و منش مربوط است. از این رو به شبهه علمی یا به شهوت عملی باز می‌گردد. بر این اساس، ممکن است حل‌نشدن بعضی مسائل معرفتی و شناختی مانند توحید، معاد، اخلاق، نبوت، احکام، اخلاق و... سبب شود که انسان در مسیر عبودیت قرار نگیرد؛ یا اینکه معرفت‌های دینی برای او مبین و واضح باشد، اما شهوت عملی و خواسته‌های نفسانی، رهن او شود و البته گاهی هر دو ردیلت باهم جمع می‌شوند. ائمه علیهم‌السلام، در هر دو امر محور، میزان و ملاک سنجش حق از باطل هستند. بنابراین عمودهای خیمه اخیار با ایشان به پا و استوار است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۳۶-۲۳۹).

دلالت فرازهایی چون «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلَهُ وَفِرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاهُ» و «الْحَقُّ مَعَكُمْ وَفِيكُمْ وَمِنْكُمْ وَإِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ أَهْلُهُ وَمَعْدِنُهُ» در زیارت جامعه کبیره نیز بر مقصود پیداست.

صحیحه عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه‌السلام در روضه الکافی نیز مجموعه مدعیات فوق را صراحتاً تأیید می‌کند:

نَحْنُ أَوْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، فَمَنْ الْبَرِّ: التَّوْحِيدُ، وَالصَّلَاةُ، وَالصِّيَامُ، وَكُتْمُ



الغَيْظِ، وَالْعَفْوِ عَنِ الْمُسِيءِ، وَرَحْمَةُ الْفَقِيرِ، وَتَعَهُدُ الْجَارِ، وَالْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ. وَعَدُّونَا أَصْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَمِنْ فُرُوعِهِمْ كُلُّ قَبِيحٍ وَفَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ: الْكَذِبُ، وَالْبُخْلُ، وَالنَّمِيمَةُ، وَالْقَطِيعَةُ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ بِغَيْرِ حَقِّهِ، وَتَعَدِّي الْخُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ، وَرُكُوبُ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ، وَالزَّيْنَا، وَالسَّرْقَةُ، وَكُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ. فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا (كليني، ۱۴۰۷، ج ۸: ۲۴۲، ح ۳۳۶).

روایت دیگری نیز گرچه از نظرگاه سند ضعیف است - نه از آن رو که راویان آن تضعیف شده‌اند، بلکه چون دو تن از آنها، در کتب رجال دارای توثیق و تضعیف نیستند^۱ - اما توسط عالمان امامیه تلقی به قبول شده و در کافی و سایر جوامع روایی نقل شده است، صراحت بالاتری در تعیین نسبت اخلاق با معصومان علیهم السلام دارد:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدًا صَالِحًا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ (اعراف / ۳۱)؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الجُورِ وَجَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ (كليني، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۷۴، ح ۱۰).

دسته دیگری از از ادله نیز به این امر رهنمون می‌شوند که برخی از آنها توسط شیخ کلینی در «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرِّدِّ إِلَيْهِ» (كليني، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۸۰) آمده است. به عنوان نمونه:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (نمل / ۸۹-۹۰)؟ قَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جَعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ: الْمَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالسَّيِّئَةُ: إِنْكَارُ الْوَلَايَةِ وَبُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ (همان، ۱۸۵، ح ۱۴).

حدیث فوق نیز در پیوستگی و علاقه میان صفات اخلاقی نیک و ولایت معصومان علیهم السلام صراحت دارد؛ زیرا حسنه و سیئه با امر توئی حق و باطل، در روایات مختلفی مورد اشاره قرار گرفته است:

۱. با این بیان، از شدت ضعف سند کاسته می‌شود؛ زیرا هیچ‌کدام مورد اتهام نیستند.
۲. تبیین نسبت میان حسنه و سیئه با امر توئی حق و باطل، در روایات مختلفی مورد اشاره قرار گرفته است (طوسی، ۱۴۱۴، ۴۱۷، ح ۸۷).

۳۲۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج: ۲، ۵۷-۵۸؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج: ۶، ۲۳۲-۲۳۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج: ۱، ۹۶؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج: ۲، ۲۲۱؛ ج: ۵، ۲۵۲)، کاربرد اصطلاحی اش (صفار، ۱۴۰۴، ج: ۵، ح: ۱۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۵۲، ح: ۶؛ اعراف/۱۳۱؛ فصلت/۳۴)^۱ و کارآمدی که در امور اخلاقی روزمره انسان‌ها دارند که کار نیک را حسنه‌های انسان و فعل بد را سیئات او می‌دانند، دلالت بر صفات اخلاقی دارد. در حدیث فوق، این صفات اخلاقی در بن‌مایه خود به تولی حق یا باطل پیوند خورده‌اند. به نظر می‌رسد براساس آنچه گذشت، می‌توان ادعا نمود ولایت و اخلاق برگرفته از آن، از شرایط معرفت صحیح بوده و بدون تولی به ولایت الهی که از طریق معصومان علیهم‌السلام ممکن است (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۸۰، ح: ۱۴-۱) معرفت صحیح به دست نمی‌آید.

مصادیق تأثیر ولایت و اخلاق بر معرفت در احادیث امامیه

نور ایمان

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَبْتَأًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا...﴾ (انعام/۱۲۲).

این آیه صراحتاً به احیای معرفتی انسان توسط خداوند اشاره دارد؛ زیرا پیداست از حیات جسمانی سخن نمی‌گوید. همچنین مردگان را برابر زندگان قرار داده و وجه حیات زندگان را نوری می‌داند که خداوند برای آنان قرار داده است؛ در مقابل، وجه موت مردگان را ظلماتی می‌داند که در آن محصورند. علامه طباطبایی معتقد است مقصود در آیه فوق، نور علمی است که از ایمان حیات می‌گیرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۸، ۳۳۹؛ نک: محمدی ری‌شهری، ۱۳۷۵، ۴۳۳-۴۳۴). با این بیان، اعمال گروهی از انسان‌ها با علم نورانی که از ایمان منشأ یافته، انجام شده و اعمال گروهی از انسان‌ها در تاریکی کفر آنها نسبت به خداوند، صورت می‌پذیرد. خداوند گروه نخست را «زنده» و گروه دوم را «مرده» معرفی می‌کند. آیا مردگان، به معرفت و شناخت صحیح دست می‌یابند؟

به نظر می‌رسد به نیکی می‌دانیم که ایمان، اقرار به زبان، اعتقاد به قلب و عمل توسط ارکان است (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۲، ۲۷، ح: ۱؛ ابن بابویه، ۱۳۷۶، ۲۶۸، ح: ۱۵؛ همو، ۱۳۹۸، ۲۲۸، ح: ۷؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۱، ج: ۸، ۱۹-۲۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج: ۶۶، ۱۸، باب

۱. موارد ارجاع‌شده، مصادیقی از حسنات و سیئات در کاربرد روایات امامیه هستند تا انصراف آنها به امور خیر و شر و صفات اخلاقی در اصطلاح دینی، روشن شود.





۳۰). با این توضیح، اعمال انسان که مجموع صفات و رفتارهای اخلاقی او را نیز دربر می‌گیرد، جزئی از ایمان اوست. نتیجه پذیرش دو مقدمه فوق، آن است که صفات و رفتارهای اخلاقی انسان جزئی از ایمان اوست. بر این اساس، ایمان انسان و اخلاق او رابطه مستقیم می‌باید و حیات و ممت انسان نیز به همین ایمان وابسته است. پس می‌توان دریافت که نور ایمان بر اخلاق انسان و سپس بر معرفت او تأثیرگذار است. در مرحله بعد باید دید آیا ولایت نیز همچون اخلاق، ضمن آیه پیش گفته، بر معرفت و حیات شناختی انسان مؤثر است؟ با مراجعه به روایاتی که به تفسیر آیه فوق می‌پردازد، نسبت ولایت را نیز با ایمان و حیات شناختی انسان درمی‌یابیم. در موثقه برید بن معاویه که توسط کلینی در نقل شده، آمده است:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى "أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ" فَقَالَ: مَيْتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَ"نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ" إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ "كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا" قَالَ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ الإِمَامَ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۱۸۵، ح ۱۳).

براساس دلالت دلیل فوق، می‌توان نسبتی میان معرفت صحیح با ولایت و اخلاق استنباط نمود.^۱ بنابراین، بخشی از نور ایمان، تولی و تخلق انسان بوده که در معرفت او نیز تأثیرگذار است.

عمل انسان

براساس برخی احادیث امامیه، به نظر می‌رسد عمل و معرفت تأثیری دوسویه بر یکدیگر داشته باشند؛ عمل نیکو، پدیدآورنده معرفت مطلوب و عمل ناپسند، معرفت نامطلوب را در پی دارد. چنانچه این امر را بپذیریم، خواهیم دانست مؤمنانی که در زیست خود، دستورات دینی را رعایت نموده و به اخلاقی که حجج الهی به آن امر فرموده‌اند، پایبند هستند، در دستیابی به معرفت صحیح، موانع کمتری داشته و به میزان تولی و تخلق خود (عمل) از معرفت‌های باطل برکنارند.

ظاهر صحیح‌ه حسن به زیاد از امام صادق ع که توسط شیخ کلینی نقل شده است، مدعای فوق را تأیید می‌کند:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ، وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ؛ فَمَنْ عَرَفَ، دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى

۱. تفصیل تعیین این نسبت از حوصله این مقاله خارج است.

الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ، فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۳، ح ۱؛ نک: محمدی ری شهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۷، باب ۳؛ همو، ۱۴۱۶، ج ۷: ۱۵۲).

با تأمل در آیات قرآن کریم و احادیث امامیه، درمی یابیم عمل نیکو توسط هر انسانی صورت نپذیرفته و مقبول نخواهد بود؛ بلکه شرایط قبولی عمل نیز بایستی مورد توجه قرار گیرد. موانع اعتقادی از جمله موانع قبولی عمل هستند (یگانه، ۱۳۹۵). در این میان، در احادیث فراوانی پذیرش ولایت معصومان علیهم السلام و سر باززدن از پذیرش ولایت شیاطین و طواغیت، از شرایط مهم و ارکان قبولی عمل شمرده شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۸، ح ۵؛ ج ۱: ۳۷۴، ح ۳-۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷: ۱۶۶، باب ۷؛ بحرانی، ۱۳۹۸، ۱۹۱-۲۴۴). برای نمونه: «مَنْ لَمْ يَتَوَلَّنَا، لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۳۰، ح ۸۵)

از دلالت این گونه روایات، می توان برای دانستن نسبت تأثیر ولایت بر معرفت، بهره جست؛ زیرا اگر عمل و معرفت تأثیری دوسویه بر یکدیگر دارند، تولی به ولایت حق نیز شرط قبولی عمل بوده و عمل نیکو بدون آن شکل نمی گیرد. با این بیان، روشن می شود که ولایت بر پذیرش عمل و عمل بر معرفت مؤثر است. پیش تر دانستیم که عمل انسان، صفات و رفتارهای اخلاقی را نیز دربر می گیرد. بنابراین ولایت و اخلاق هر دو بر دریافت معرفت و واقع نمایی معرفت انسان مؤثر هستند. آنکه تولی به ولایت حق داشته و متخلق به اخلاق دینی باشد، به میزان تولی و آراستگی به اخلاق دینی، دریافت های معرفتی صحیح تری خواهد داشت و آنکه ولایت طواغیت را پذیرفته باشد و اخلاق متناسب با ولایت آنان را در عمل بروز دهد، از معرفت صحیح به دور خواهد بود.

کنش های فردی و اجتماعی

احادیث امامیه از کنش های متعددی به عنوان عناصر مؤثر بر معرفت انسان نام می برند؛ کنش های اخلاقی و زیستی که گاه فزاینده معرفت، گاه کاهنده آن، گاه نزدیک کننده به معرفت صحیح و گاه دورکننده از آن هستند. برخی محققان معاصر با نقل گزارش های رسیده از معصومان علیهم السلام، بعضی از مهم ترین عناصر را برشمرده و آنها را به - حداقل - ۲۴ مورد رسانده اند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۶۳) کنش هایی چون کبر (حرانی، ۱۴۰۴، ۳۹۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۷، ح ۶)، خشم (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۰۵، ح ۱۳)، شرب خمر (شریف رضی، ۱۴۱۴، ۲۵۲؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸، ج ۲: ۹۸، ح ۲) و آرزو



حرائی، ۱۴۰۴، ۶۰؛ شریف رضی، ۱۴۱۴، خطبه ۸۶؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۱، ۱۷، ح (۱۲) از آن جمله‌اند. نمونه زیر که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، به تأثیر پرخوری در از میان رفتن معرفت در انسان اشاره می‌کند:

لا تَشْبَعُوا فَيُطْفَأَ نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ (شعیری، بی تا، ۵۱۵، ح ۱۴۵۲؛ طبرسی، ۱۳۷۰، ج: ۱، ۳۲۰، ح ۱۰۲۶).

بر این اساس، می‌توان تأثیر کنش‌های فردی و اجتماعی انسان را - که بخشی از اخلاق او هستند - بر دریافت معرفت صحیح، ملاحظه نمود.

نتیجه‌گیری

قرآن کریم و احادیث امامیه در مقام تبیین کیفیت و چگونگی دریافت معرفت صحیح توسط انسان، دستگاه ادراکی و معرفتی او را متأثر از برخی عوامل خارجی معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد عامل تولی انسان به ولایت حق یا ولایت باطل، در کیف فهم او از هستی و حقایق جهان، دگرگونی ایجاد نموده و او متأثر از میزان تولی خود به ولایت حق یا باطل به معرفت و شناخت صحیح یا ناصحیح دست می‌یابد. همچنین عامل تخلُّق انسان به اخلاق نیکو یا ناپسند، در دریافت‌های معرفتی او مؤثر بوده و می‌تواند در دستگاه ادراکی و معرفتی او اختلال ایجاد نماید. دو عامل ولایت و اخلاق به عنوان عناصر مؤثر بر معرفت، به هم پیوسته بوده و اخلاق نیکوی برخاسته از ولایت حق و اخلاق ناپسند نشأت گرفته از ولایت باطل می‌باشد. از این رو، پذیرش ادعای وجود اخلاق پسندیده و منتهی شدن آن به معرفت صحیح بدون تولی به ولایت حق، مشکل می‌نماید. قرآن کریم و احادیث امامیه، رفتارهای خُرد و کنش‌های فردی و اجتماعی انسان را نیز بر معرفت او مؤثر می‌دانند؛ بنابراین نمی‌توان به پذیرش ولایت حق و رعایت ضوابط اخلاقی کلی دین در دریافت معرفت‌های صحیح، بسنده نمود؛ بلکه برای شناخت دقیق‌تر و بهره‌مندی از معرفت‌های والاتر، بایستی رفتارها و کنش‌های خُرد را نیز مورد توجه قرار داد.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن بابویه الصدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶ش)، الأُمالی، تهران: کتابچی.
۲. _____ (۱۳۹۸ش)، التوحید، قم: دفتر نشر اسلامی.
۳. _____ (۱۳۷۸ش)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، تهران: نشر جهان.
۴. _____ (۱۳۹۵ش)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامية.

۵. _____ (۱۴۱۳ق)، من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر نشر اسلامی.
۶. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق هارون عبدالسلام محمد، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تحقیق جمال الدین المیردامادی، بیروت: دارالفکر.
۸. امیرخانی، علی (۱۳۹۶ش)، معرفت اضطراری در قرون نخستین اسلامی، قم: مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحديث.
۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، المحاسن، تحقیق جلال الدین المحدث الأرموی، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۰. جوادیپور، غلامحسین (۱۳۹۶ش)، سرشت اخلاقی معرفت، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ش)، ادب فنای مقربان، ج ۱، قم: اسراء.
۱۲. _____ (۱۳۸۷ش)، معرفت شناسی در قرآن کریم، قم: اسراء.
۱۳. حرانی، حسن بن علی ابن شعبة (۱۴۰۴ق)، تحف العقول عن آل الرسول؟، قم: دفتر نشر اسلامی.
۱۴. حسینی البحرانی، السید هاشم (۱۳۹۸ق)، نهیة الإكمال فیما به تقبل الأعمال، قم: دار زین العابدین (ع).
۱۵. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق)، قرب الإسناد، قم: آل البيت (ع).
۱۶. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۴ش)، «چیستی معرفت شناسی در معرفت شناسی معاصر»، نشریه اندیشه نوین دینی، دوره اول، ش ۱.
۱۷. راغب الأصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم - دارالشامیة.
۱۸. سبحانی، جعفر (۱۳۸۲ش)، شناخت در فلسفه اسلامی، قم: توحید.
۱۹. شریف الرضی، محمد بن الحسین (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغة، تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت.
۲۰. شعیری، محمد بن محمد (بی تا)، جامع الأخبار، نجف اشرف: مطبعة حیدریة.
۲۱. صفار، محمد بن الحسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)، تحقیق محسن بن عباسعلی کوجه باغی، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی.



۲۲. طباطبایی، السيد محمد حسين (۱۴۱۷ق)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر نشر اسلامي.
۲۳. طبرسي، الحسن بن الفضل (۱۳۷۰ق)، مكارم الأخلاق، ج ۱، قم: الشريف الرضي.
۲۴. طريحي، فخرالدين بن محمد (۱۳۷۵ق)، مجمع البحرين، تحقيق احمد حسين الإشكوري، تهران: نشر مرتضوي.
۲۵. طوسي، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق)، الأمالي، قم: دارالثقافة.
۲۶. طوسي، محمد بن الحسن (۱۴۰۷ق)، تهذيب الأحكام، تحقيق سيد حسن الموسوي الخراسان، تهران: دارالكتب الإسلامية.
۲۷. عليزاده، عزيزالله (بي تا)، فرهنگ تشریحی ایسم‌ها، تهران: نشر فردوس.
۲۸. فراهیدی، الخلیل بن أحمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العين، قم: هجرت.
۲۹. فعالی، محمدتقی (۱۳۹۶ش)، معرفت‌شناسی در قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۰. فیومی، أحمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم: مؤسسة دارالهجرة.
۳۱. الکربلانی، جواد بن عباس (۱۴۲۸ق)، الأنوار الساطعة فی شرح الزيارة الجامعة، مراجعة محسن الأسدي، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تحقيق على اكبر الغفاري، تهران: دارالكتب الإسلامية.
۳۳. لیثی الواسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶ق)، عیون الحکم و المواعظ، قم: مؤسسه علمی - فرهنگي دارالحديث.
۳۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت: دارإحياء التراث العربي.
۳۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ش)، آموزش فلسفه، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۳۶. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۹۱ش)، دانشنامه قرآن و حدیث، قم: مؤسسه علمی - فرهنگي دارالحديث.
۳۷. _____ (۱۳۸۹ش)، شرح زیارت جامعه کبیره، قم: مؤسسه علمی - فرهنگي دارالحديث.

۳۸. _____ (۱۳۷۵ش)، مبانی شناخت، قم: مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث.
۳۹. _____ (۱۳۸۷ش)، موسوعة العقائد الإسلامية فی الكتاب و السنة، قم: مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث.
۴۰. _____ (۱۴۱۶ق)، میزان الحکمة، قم: مؤسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث.
۴۱. مصطفوی، السید حسن (۱۳۶۸ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۲. وین رایت، ویلیام (۱۳۸۵ش)، عقل و دل، ترجمه محمد مهدی شهاب، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴۳. هاملین، دیوید (۱۳۷۴ش)، تاریخ معرفت شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۴۴. یگانه، فاطمه و هادی حجت (۱۳۹۵ش)، «موانع قبولی عمل از منظر قرآن و روایات»، نشریه کتاب و سنت، ش ۹.

